

دانش آموز

شماره‌ی پیدریبی ۲۸۹
۳۲۲ صفحه • ۹۰۰۰۰ ریال

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
دوره‌ی سسی و ششم • مهر ۱۳۹۶



خانواده‌ی فضایی‌ما بوی جوی مولیان آخرین تشنه

به نام خدا



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرف است

- ▶ ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ▶ برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم دبستان
- ▶ دوره‌ی سی و ششم - مهر ۹۶ - شماره‌ی ۱
- ▶ شماره‌ی پی در پی ۲۸۹
- ▶ **مدیر مسئول:** محمد ناصر
- ▶ **شورای سردبیری:** (به ترتیب حروف الفبا):
علی‌اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،
سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شاهپو، کاظم طالبی،
شکوه‌فارس‌میتا، علیرضا متولی، افسانه موسوی‌گرمارودی،
ناصر نادری، بابک‌نیک‌طلب و محبت‌اله هفتی
- ▶ **مدیر مجله:** بابک نیک‌طلب
- ▶ **دستیار مدیر:** انعم اسلامی
- ▶ **طراح گرافیک:** مهدیه صفائی‌تیا
- ▶ **ویراستار:** میتو کریمی‌زاده

- ▶ شماره‌گان: ۰۵۰۵۰۰۰۵۰۰
- ▶ طراح عنوان مطالب: سعید سلیمی
- ▶ تصویرگر جلد: نسیم‌هایری
- ▶ عکس‌های حرکت برخلاف جاذبه، گتوگو و کدویچ از انعم لاریجانی

آیه‌ی نور

اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید و
اگر بدی کنید، باز هم به خود می‌کنید.
(سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷)

نشانی دفتر مجله:

تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

تلفن دفتر مجله:

۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۵

مندوق پستی:

۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹

ایم‌ان‌ام:

daneshamooz@roshdmag.ir

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی

۱۵۸۷۵/۶۵۶۷۰

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۴



- | | | | |
|----|-------------------|----|--------------------------------|
| ۱ | مهربان‌ترین ماه | ۱۸ | خانواده‌ی فضایی ما |
| ۲ | تقویم | ۲۰ | هم دعوا می‌کنیم، هم کار! |
| ۴ | خنده‌ی خامه‌ای | ۲۲ | مارمولک در خانه |
| ۶ | آخرین تشنه | ۲۳ | گاندو یا تمساح پوزه کوتاه |
| ۸ | حرکت برخلاف جاذبه | ۲۴ | می‌خواهم در آینده چه کاره شوم؟ |
| ۱۰ | خودت را ببین | ۲۶ | میلیه‌ی کاغذی |
| ۱۱ | جدول | ۲۸ | دوست خوب |
| ۱۲ | قنات | ۳۰ | شهر زیبا، بنای زیبا |
| ۱۴ | کبکی | ۳۱ | کدویچ |
| ۱۶ | شعر | ۳۲ | بوی جوی مولیان |

مهربان‌ترین ماه

روزهای تابستان با هوای گرم و آفتاب داغش سرانجام تمام شد. حالا صبح‌ها در کوچه‌ها و خیابان‌ها خنکی خوبی حس می‌شود. مهر با مهربانی، دوستی، روشنی و همه‌ی معنی‌هایی که در نامش هست به سراغ ما آمده است. دوباره فصل دانایی با نشانه‌های آشنایش، دفتر و مداد و کتاب‌های تازه، کیف و کفش و روپوش‌های رنگارنگ، همه‌جا خودنمایی می‌کند. درهای دبستان با خوش حالی باز می‌شود. حیاط و کلاس‌های کوچک و بزرگ برای یک سال پر نشاط و پر از جنب‌وجوش بچه‌های باهوش و پر توان، آب و جارو شده است. آینده‌ای پر از امید و آرزو و سرشار از دانایی و توانایی پیش روی ماست. سلام هم‌شاگردی‌ام، معلم عزیزم و مدرسه‌ی خوبم. خوش آمدی مهربان‌ترین ماه!

بابک نیک‌طلب



• تصویرگر: عاطفه فتوحی

۳ شهریور

سال هجری با ماه محرم آغاز می‌شود. ماه محرم یادآور حرکت کاروان امام حسین (ع) و یارانش در سال ۶۱ هجری به دشت کربلاست.

تاسوعا و عاشورای حسینی

۹ مهر

به احترام رشادت، جانبازی و ایثار حضرت ابوالفضل عباس (ع) همراه ۷۲ تن از یاران محرم تاسوعا را گرامی می‌داریم. در این روز امام حسین (ع) مبارزه کردند و به شهادت رسیدند. روز دهم ماه محرم **عاشورا** است. مبارزه کردند و به شهادت رسیدند. با وقایع بالب تشنه در برابر سپاه یزید، مبارزه کردند و به شهادت رسیدند.

تصویرگر: مهديه صفائی‌نیا

۱ مهر

بازگشایی مدارس

مهر ماه در سرزمین ما سرآغاز پاییز است؛ اما سرفصل بهار دانایی هم هست. با شروع مهر همه‌جا حال و هوای خواندن و آموختن به خود می‌گیرد و همه می‌کوشند به سوی آینده‌ای پر از پیشرفت و توانایی گام بردارند.

۲۶ مهر

روز تربیت بدنی و ورزش

جمله‌ی عقل سالم در بدن سالم است را همه شنیده‌ایم. برای حفظ تندرستی، بهترین کار ورزش است. با ورزش، سلامتی و شادابی و آمادگی برای تلاش بیش‌تر در زندگی و ساختن فردایی زیباتر فراهم می‌شود.

۱۶ مهر

روز جهانی کودک

همه‌ی مردم دنیا روزی را به نام کودک نام‌گذاری کرده‌اند تا نیازها و حقوق کودکان در زندگی یادآوری شود. مثل حق داشتن خانه و خانواده، آموزش و پرورش و...
در ایران ۱۶ مهر روز کودک است.



۲۳ مهر

روز عصای سفید

مثل روز که نشانه‌ی روشنی است و شب نشانه‌ی تاریکی، عصای سفید هم یک نشانه است. عصای سفید، نشانه‌ی آدمی است که اگر چراغ چشمش خاموش است و جایی را نمی‌بیند، اما در دل چراغی روشن دارد که او را از راه‌های سخت عبور می‌دهد و به جاده‌ی امید و آرزو می‌رساند.

روز آتش‌نشانی و ایمنی

صدای آژیر، عبور خودروهای امدادی، افراد آماده با لباس‌های سرخ یک شکل و کلاه ایمنی برای همه آشناست. استقبال از خطر برای نجات و کمک به دیگران، از خودگذشتگی و همه‌ی ویژگی‌های خوب، یادآور آتش‌نشانان است. اولین ایستگاه آتش‌نشانی ایران در تبریز در سال ۱۲۲۱ تأسیس شد.

۷ مهر



۱۱ مهر

شهادت امام زین‌العابدین (ع)

سجّاد، لقب امام چهارم حضرت زین‌العابدین (ع) است. به کتاب نیایش‌ها و مجموعه‌ی دعا‌های ایشان «صحیفه‌ی سجّادیه» می‌گویند.



۳۱ شهریور

هفته‌ی دفاع مقدّس

از ۳۱ شهریور هفته‌ی دفاع مقدّس شروع می‌شود. روزی که هواپیماهای صدام به فرودگاه‌های ایران در سال ۱۳۵۹ حمله کردند و از همان لحظه ایستادگی، نبرد، دلاوری و مردانگی تا مرز شهادت ملت مقاوم و مسلمان ایران آغاز شد. در این هفته نمایشگاه هشت سال دفاع مقدّس در سراسر ایران برپا می‌شود.



خنده کی خامه‌ای



طبقه‌اش را خوردم. خیلی باحال بود. تولدت هم مبارک. «خیلی عصبانی شدم. گفت: «آره. از دور لب‌هایت معلوم است. چرا این کار را کردی؟»

خواست یقه‌ام را بگیرد که فرار کردم. این قدر انرژی داشتم که می‌توانستم سه بار دور کره‌ی زمین بچرخم؛ ولی او زود خسته شد و رفت طرف دفتر. من هم رفتم طرف آب‌خوری.

وقتی می‌آمدیم سر کلاس، نگاهم افتاد به آقای پلیس که ایستاده بود کنار آقای مدیر و دوتایی حرف می‌زدند. داشتند نقشه‌ی دستگیری من را می‌کشیدند. دو دستی زدم تو سرم و اشک تو چشم‌هایم جمع شد.

حالا کلاس دور سرم می‌چرخد و دلم شور می‌زند. نه، شور نمی‌زند. انگار خامه‌ها توی دلم غلغل می‌کنند. فکر نمی‌کردم به خاطر یک طبقه کیک بیفتم زندان. جواب بابا و ماما را چی بدهم؟ مسابقه‌ی فوتبال چه می‌شود؟ خدا خفیات کند فرزند که...

ناگهان در کلاس باز می‌شود و آقای پلیس وارد می‌شود.

آقای دلدار می‌گوید: «بریا!»

همه بلند می‌شوند و من سُر می‌خورم زیر میز. فقط پاهایشان را می‌بینم. کفش‌های آقای پلیس سیاه و بزاق است و کفش‌های آقای دلدار، شکلاتی و کرمی. حالا دیگر قلبم تالاپ تولوپ نمی‌کند؛ گرومپ گرومپ می‌کند. صدای آقای دلدار را می‌شنوم: «خب بچه‌ها. همان‌طور که می‌دانید فردا روز پلیس است و ما امروز یک مهمان داریم. یک مهمان عزیز که می‌خواهد به شما هشدارهایی بدهد... روزبه! روزبه جان چرا رفتی زیر نیمکت؟»

روز پلیس؟ هشدار؟ بلند می‌شوم و بی‌خودی می‌خندم. خنده‌ام مزه‌ی خامه می‌دهد. آقای دلدار با اخم و اشاره می‌فهماند که بعد حسابم را می‌رسد. آقای پلیس روی تابلو می‌نویسد: بیاییم از خودمان مواظبت کنیم. بعد شروع می‌کند به حرف زدن درباره‌ی...

وای خدا. الان آقای پلیس می‌آید و دستگیرم می‌کند. به دستم دستبند می‌زند و می‌برد زندان. خدایا چه کار کنم؟ مگر تقصیر من بود؟ تقصیر این فرزند نامرد بود که هی پُز می‌داد. همیشه همین‌طور است. راه می‌رود و پُز می‌دهد.

– ماشین بابام ده تا دنده دارد.

– گوشی مامانم تلویزیون دارد.

– خانه‌ی جدیدمان استخر و سونا دارد.

– دیشب تولدم بود و بابا کیک هشت طبقه برایم خرید.

به او گفتم: «می‌شود این قدر خالی‌بندی نکنی! الان زلزله می‌آید.» ولی این آخری خالی‌بندی نبود. از کوله‌اش یک ظرف پلاستیکی بیرون آورد که توش کیک بود. گفت: «تا حالا تو عمرت همچین کیکی نخوردی.»

آب دهانم راه افتاد. «کیک خامه‌ای شکلاتی!»

گفت: «هیس! صدایش را در نیاور. اگر بچه‌ی خوبی باشی، آن‌را زنگ آخر به تو و چند تا از بچه‌های کلاس می‌دهم.»

ولی من همان موقع دلم کیک می‌خواست، نه زنگ آخر. به قول آقای دلدار هر کس نقطه‌ی ضعفی دارد. خب، نقطه‌ی ضعف من هم کیک و شیرینی بود. فکری به سرم زد...

زنگ تفریح، یواشکی آمدم توی کلاس و رفتم سر کیفش. وای! خیلی کیک باحالی بود. پر از موز و مغز گردو و تکه‌های شکلات. نفهمیدم چی شد و چه‌طوری به کیک حمله کردم. خامه جلوی چشم‌هایم را گرفته بود. مزه‌ی شکلات عقلم را کور کرده بود. تو سه‌سوت کلک کیک را کندم.

وقتی رفتم توی حیاط، فرزند آمد طرفم و گفت: «کجا بودی؟»

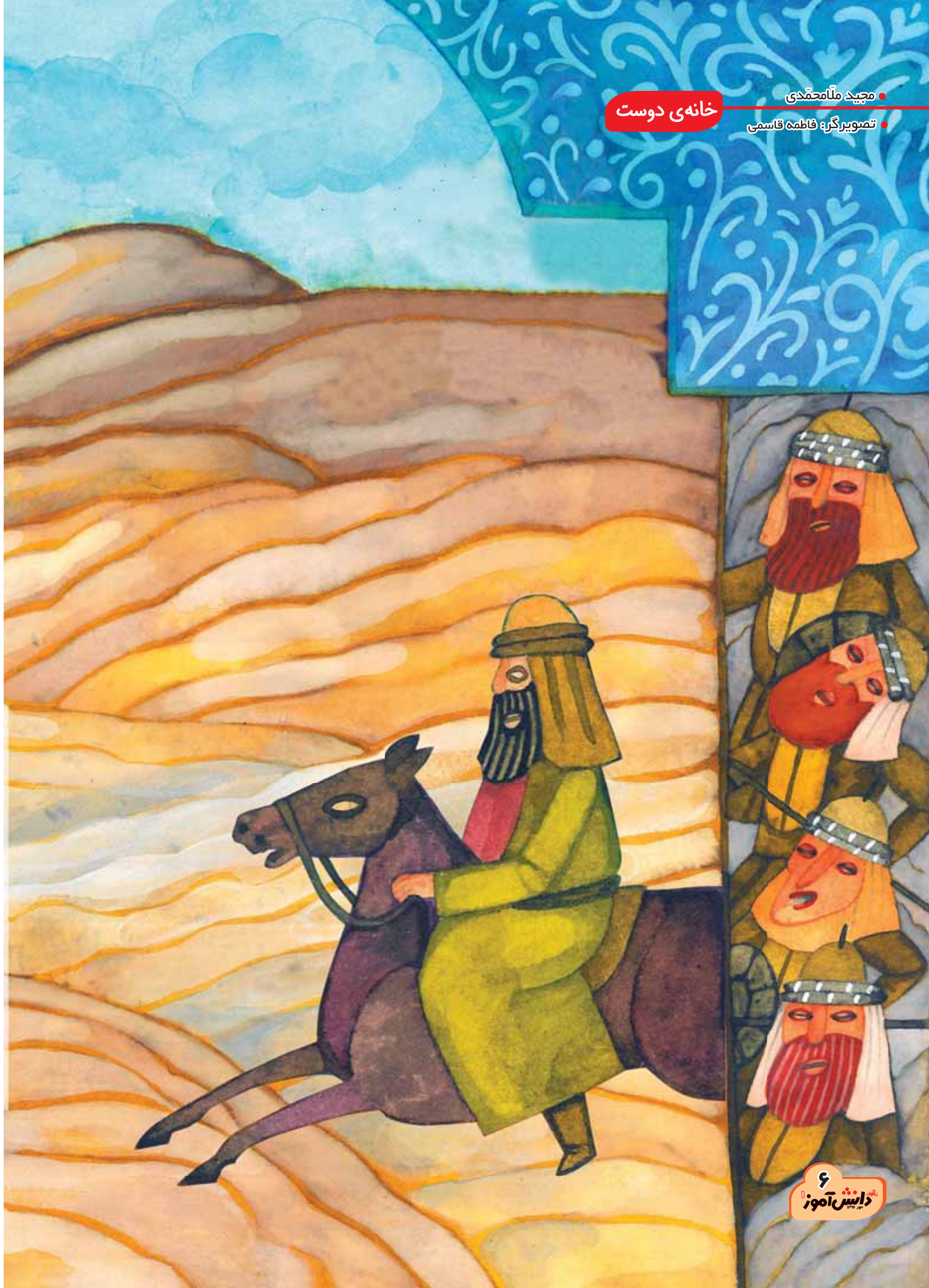
گفتم: «کلاس بودم. چه‌طور مگر؟»

گفت: «توی کلاس چی کار داشتی؟»

اهل دروغ نبودم. گفتم: «رفته بودم سراغ کیک هشت‌طبقه‌ات. یک

حرف‌های آقای پلیس درباره‌های زیادی دارد. درباره‌ی این که این که از دستفروش‌ها چیزی نخریم. درباره‌ی این که از روی خط عابر پیاده رد شویم. درباره‌ی این که با هم خوب باشیم و دعوا نکنیم. درباره‌ی این که به قانون احترام بگذاریم. و چندتا درباره‌ی دیگر؛ اما درباره‌ی خالی‌بندی و چاخان چیزی نمی‌گوید. حتی درباره‌ی این که کیک خامه‌ای دوستان را نخوریم. یک برگی کوچک از فرزند به دستم می‌رسد. نوشته: این دفعه بخشیدمت. ولی آخرین بارت باشد. زیرش می‌نویسم: خیلی خوش مزه بود؛ ولی کم بود. تولدت هم مبارک!







آخرین تشنه

مرد اسب‌سوار لابه‌لای نخل‌ها ایستاد.
از راهی دور آمده بود. اسبش تشنه بود. سر چاه رفت و پیاده شد.
سطل آب را چند بار ته چاه فرستاد و حوض کوچک کنار آن را از آب پر کرد.
اسب مشغول نوشیدن آب شد.
مرد اسب‌سوار با خود فکر کرد: تا کربلا راهی نیست. باید هر چه زودتر خود را به کربلا برسانم.
مشک را از آب پر کرد تا به صحرای کربلا برود.
از دور صحرای کربلا را دید. غوغایی به پا بود. هر کس از سویی به سوی دیگری می‌دوید. خیمه‌ها میان
آتش می‌سوختند. جلوتر رفت و فریاد زد: «این‌جا چه خبر شده؟ مولایم امام حسین (ع) کجاست؟»
کسی جلو آمد و گفت: «حسین (ع) و یارانش را تشنه و غریب کشتند. خانواده‌اش را هم می‌خواهند به
اسارت ببرند.»
مرد از خود بی‌خود شد، اسبش را هی کرد و به نزدیکی خیمه‌ها رسید.
دشمن، مرد و اسبش را محاصره کرد.
مرد شجاعانه جنگید. او آخرین شهید* روز عاشورا بود که مثل دیگر شهدای کربلا، تشنه از دنیا رفت.
مشک پر آبش نیز، کنارش افتاده بود.

* نام آخرین شهید کربلا هفهاف بود.

حرکت برخلاف جاذبه

در باقلا ۱/۶۶ متر در ساعت است. بعضی گیاهان در مناطق استوایی بسیار عجیب هستند؛ به طوری که سرعت حرکت شیرهی خام یا همان آب و مواد معدنی به ۱۵۰ متر در ساعت هم می‌رسد!

غلظت

غلظت شیرهی خام ۱/۵ گرم در لیتر است. این غلظت در بهار بیش‌تر از پاییز است.

اندازه

قطر آوندها بسیار کم است. در واقع اگر پهنای آوند زیاد بود، آب هرگز نمی‌توانست تا بلندترین شاخه‌ها برسد. با انجام دو فعالیت زیر متوجه علت آن می‌شوید. طول آوند در گیاهان گوناگون از چند سانتی‌متر تا چند متر تغییر می‌کند. اگر می‌بینید قطر درختی زیاد است، دلیلش زیاد بودن آوندهای آن درخت است.

چه‌طور آب و مواد معدنی برخلاف جهت جاذبه‌ی زمین به بالاترین شاخه‌های درخت می‌رسد؟

برای پاسخ به این پرسش، اول باید با آوندها آشنا شویم. نکته‌های جالبی درباره‌ی آنها بخوانیم و بعد سراغ فعالیت‌های ساده برویم.

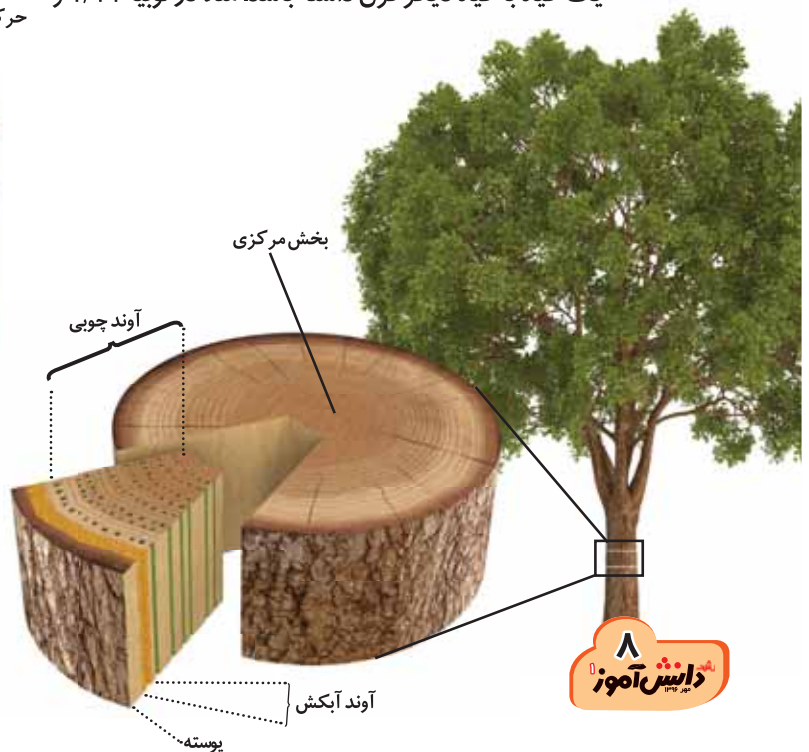
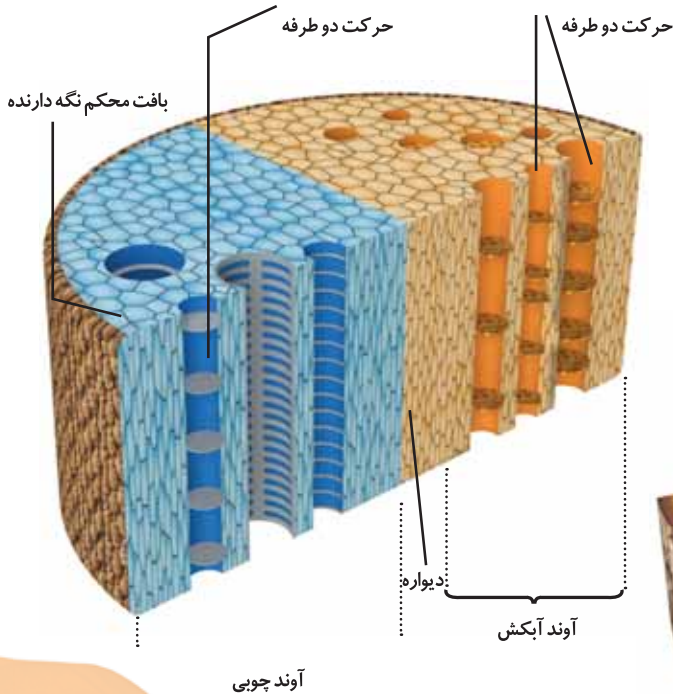
آوند

آوندها، لوله‌های باریک و یک‌طرفه‌ای هستند که مواد مختلف را در گیاهان جابه‌جا می‌کنند. آوندها، دو نوع هستند: آوندهای چوبی و آوندهای آبکش. آوندهای چوبی، آب و مواد معدنی (شیره‌ی خام) را از ریشه به برگ می‌رسانند. در برگ‌ها عمل غذاسازی انجام می‌شود. وظیفه‌ی حمل مواد غذایی ساخته شده (شیره‌ی پرورده) به عهده‌ی آوندهای آبکش است.

سرعت حرکت

سرعت حرکت مواد در آوندها بستگی به اوقات مختلف شبانه‌روز و شرایط آب‌وهوایی دارد. این سرعت در نیمه‌ی روز به بیش‌ترین حد خود می‌رسد. طبیعی است که سرعت یک گیاه با گیاه دیگر فرق داشته باشد. مثلاً در لوبیا ۱/۴۴ و

مسیر مواد غذایی ساخته شده در برگ مسیر حرکت آب و مواد معدنی از ریشه به بالا



فعالیت اول

یک دستمال کاغذی یا پارچه‌ای را بردارید. قسمتی از آن را وارد آب کنید. برای این که حرکت آب دیده شود، بهتر است آب را به دلخواه رنگی کنید. می‌بینید که آب برخلاف جاذبه‌ی زمین بالا می‌آید. بافت دستمال کاغذی طوری است که می‌تواند آب را جابه‌جا کند.



فعالیت دوم

دو شیشه‌ی مستطیل شکل، اصلی‌ترین چیزی است که برای انجام این فعالیت به آن احتیاج دارید. با کش یا نوار چسب، دو شیشه را روی هم قرار دهید و بین آن‌ها کمی کاغذ بگذارید. دو شیشه را به آرامی وارد ظرف آب کنید. بعد با دست آن‌ها را محکم به هم فشار دهید. همان‌طور که می‌بینید هر چه فاصله‌ی دو شیشه کم‌تر و باریک‌تر می‌شود، آب به میزان بیش‌تری بالا می‌آید. این همان چیزی است که در آوندها شگفتی می‌آفریند.



خود را ببین

و بعد بنویس:

جلوی آینه بایستی، چه می بینی؟
خودت را؟
آیا تا به حال به خودت توجه کرده‌ای؟
دختر هستی یا پسر؟
لاغری یا چاق؟
موهایت چه شکلی هستند؟ بلند هستند یا کوتاه؟
صورتت گرد است یا کشیده؟
گوش‌هایت را می بینی؟
تا به حال به رنگ چشم‌هایت دقت کرده‌ای؟ چه رنگی هستند؟
لب‌هایت نازک هستند یا کلفت؟
این‌ها را روی یک کاغذ بنویس.
من.....هستم. (اسمت را در جای خالی بنویس.)

حالا جواب سؤال‌های بالا را زیر آن بنویس.
و بعد هر چه درباره‌ی خودت می‌دانی بنویس. مثلاً اگر یک خال روی صورتت هست، آن را هم بنویس.
هر کسی باید درباره‌ی خودش چیزهایی بداند.
این‌ها درباره‌ی شکل ظاهری توست.
در شماره‌های بعد یاد می‌گیریم که چه چیزهای دیگری باید درباره‌ی خودمان بدانیم.

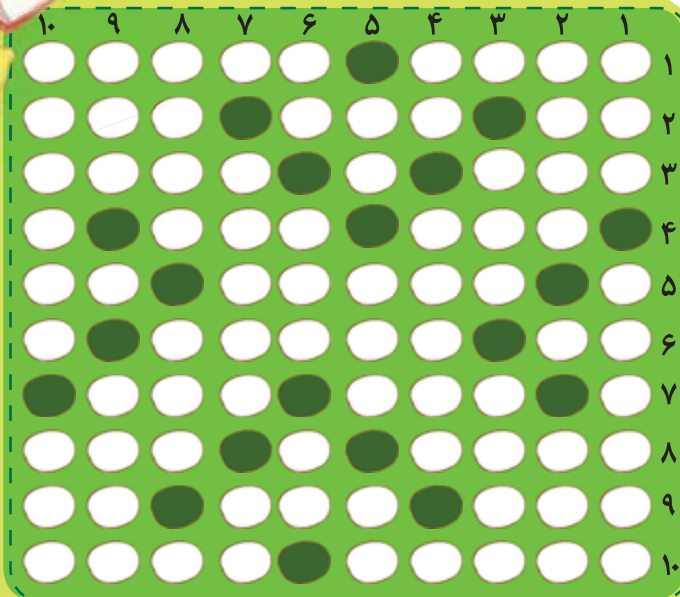


افقی

۱. از شکل‌های هندسی - رد شده و قبول نشده
۲. حرف همراهی - قدیمی - از شهرهای استان فارس
۳. صفحه‌ی کاغذ - ناظر و گواهی دهنده
۴. گرمای محیط - داد زدن و به همه گفتن
۵. حیوان مکار - ریشه و اساس
۶. اشاره به دور - هم‌خانواده‌ی ایمنی
۷. روغنی شده - عامل روشنایی
۸. از کسی خشمی به دل داشتن - تمیز
۹. نام نیروگاهی در شمال ایران - جزیره‌ای در خلیج فارس - مرد نیست
۱۰. رودی در استان خوزستان - رگ

عمودی

۱. چغندر پخته - در جشن‌ها آن را باد می‌کنند و با آن بازی می‌کنند
۲. ماهر و کار بلد - یکان بی‌انتهای
۳. ماه عربی - نام درختی است
۴. سر سلسله‌ی اعداد - بی‌خانمان
۵. علامت جمع فارسی - سلاح مخرب - هزار کیلو
۶. اول شخص مفرد - زندگی و حیات - کج و مورب
۷. پرنده‌ی شکاری - آن را استشمام می‌کنیم
۸. واحد پول آمریکا - وسیله‌ی بازی
۹. تعجب خانم‌ها - دانشمند ایرانی کاشف الکلی
۱۰. عزیز و یکی‌یک‌دانه - مخالف تیز



قنات

ایرانی‌ها در طول تاریخ، همیشه تمدن پیشرفته‌ای داشته‌اند. تمدنی که در آن دانشمندان، هنرمندان، شاعران، صنعتگران و فناوران معروفی پرورش یافته‌اند. شرایط آب و هوایی فلات ایران و مناطق اطراف، نوع خاک، معادن، نزدیکی یا دوری از دریاها بر فناوری‌هایی که ایرانی‌ها به وجود آورده‌اند، تأثیر گذاشته است. در هر شماره یکی از این‌ها را معرفی می‌کنیم.



دریای عمان



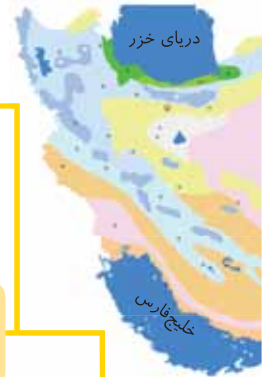
اگر به نقشه‌ی ایران نگاه کنید، مناطق وسیعی را به خصوص در مرکز و شرق کشور می‌بینید که رودخانه‌های دائمی ندارند، اما روستاها و شهرهای زیادی در آن‌ها وجود دارد. همه می‌دانیم که بدون آب، هیچ موجودی نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد. مردم در این مناطق چگونه به آب دسترسی پیدا کرده‌اند؟ ایرانی‌ها در طول تاریخ، فناوری‌های جالبی را برای تأمین آب شهرها و روستاها و آبیاری زمین‌های کشاورزی به‌وجود آورده‌اند.

در مناطق کوهستانی بعد از آب شدن برف‌ها و بارش باران، مقدار زیادی آب در زمین نفوذ می‌کند و سفره‌ای از آب زیر زمین ایجاد می‌شود. گاهی این آب‌ها به صورت چشمه از سطح زمین خارج می‌شود و گاهی نیز زیر سطح زمین باقی می‌مانند. ایرانی‌های دوره‌ی باستان به این فکر افتادند که این آب‌ها را جمع‌آوری کنند و آن را به مناطق کوهپایه‌ای و دشت‌هایی که روستاها و شهرها در آن‌ها ساخته شده‌اند، برسانند؛ اما آن‌ها نه پمپ آب داشتند که آب را از زیر زمین بالا بکشند و نه لوله‌های فلزی یا سیمانی بزرگ برای انتقال آب. راهی برای جمع‌آوری و انتقال آب به ذهنتان می‌رسد؟

هنگامی که باران می‌بارد یا آبی روی زمین می‌ریزد، آب از جایی که ارتفاع بیش‌تری دارد، به جایی که ارتفاع کم‌تری دارد، جریان پیدا می‌کند. ایرانی‌ها حدود ۳۰۰۰ سال پیش، از همین موضوع الهام گرفتند و یک فناوری آبرسانی به نام «قنات» ایجاد کردند. به قنات، کاریز هم گفته می‌شود.



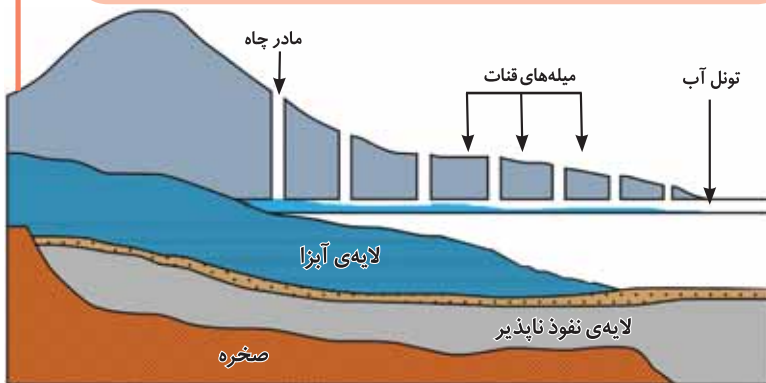
به کسانی که قنات را می‌سازند مُقَنّی می‌گویند. آن‌ها از طریق این چاه‌ها به آب‌های زیرزمینی می‌رسند و تونل را حفر می‌کنند.



تونلی که مقنّی‌ها برای عبور آب حفر می‌کنند

یکی از قدیمی‌ترین قنات‌هایی که هنوز هم سالم است و آب در آن جریان دارد، نزدیک شهر گناباد در استان خراسان رضوی قرار گرفته است. این قنات بیش از ۲۵۰۰ سال پیش ساخته شده است. ناصر خسرو، هزار سال پیش در سفرنامه‌ی خود از قنات گناباد نام برده است.

ایرانی‌ها در گذشته برای انتقال آب، یک تونل بسیار بلند زیرزمینی ساختند که شیب ملایمی داشت. این تونل از مناطق پر آب در ارتفاع بالاتر به سمت مناطق کم‌آب در کوهپایه و دشت‌ها کشیده می‌شد. به این تونل‌های طولانی قنات گفته می‌شود. هر قنات دارای چندین چاه است.



۳



وقتی که قنات ساخته می‌شود، آب به دلیل شیب تونل، خود به خود به جریان می‌افتد و به روستاها و شهرهایی که در پایین قنات قرار دارند، می‌رسد. قنات مهم‌ترین وسیله برای تأمین آب در مناطقی مانند خراسان، یزد و سمنان بوده است. هنوز هم از قنات‌ها برای تأمین آب کشاورزی استفاده می‌شود.

۴

قنات یا کاریز یکی از اختراع‌های مشهور ایرانی‌هاست. طی قرن‌ها، مردم مناطق دیگر جهان مانند عراق، اردن، چین و آفریقا فناوری ساختن قنات را از ایرانی‌ها یاد گرفته‌اند.

کبدي

● سمیه قلیزاده



زو

● کبدي همان بازی زو است. این بازی نیازی به فضای بزرگ و وسایل خاصی ندارد. در این بازی تیمی، دو گروه هفت نفره در زمینی مستطیل شکل با هم مبارزه می کنند. در طی بازی، اعضای هر تیم، یک به یک وارد زمین حریف می شوند و می کوشند بازیکنان تیم حریف را لمس کنند. مهاجم در طول بازی باید کلمه‌ی «کبدي» را با صدای بلند و واضح تکرار کند. اعضای تیم مقابل نیز از بازگشت او به زمین خودش جلوگیری می کنند. هر تیمی که امتیاز بیش تری کسب کند، برنده خواهد شد.

کبدي یعنی چه؟

کبدي از واژه‌ی «کایون بادا» گرفته شده است. کایون بادا یک واژه‌ی هندی است و معنی مبارزه با حریف را می دهد.

ویژگی‌های جسمانی بازیکنان

کبدي به انعطاف پذیری، چابکی، استقامت، سرعت عمل، توان و قدرت نیاز دارد. بازیکنان آن باید روحیه‌ی مبارزه طلبی، جرئت فراوان و حضور ذهن داشته باشند.

تعداد بازیکنان

هر تیم هفت بازیکن اصلی و پنج بازیکن ذخیره دارد. تعویض افراد در این بازی محدودیتی ندارد.





زمان بازی

هر بازی از دو نیمه‌ی بیست دقیقه‌ای تشکیل شده است. وقت استراحت بین دو نیمه، پنج دقیقه است.

زمین بازی

زمین کبدی مستطیل شکل است به طول سیزده متر و عرض ده متر. البته ابعاد زمین بازی نوجوانان، یازده متر در هشت متر است. جنس زمین از تاتامی مخصوص تشک‌های رزمی است.

کبدی در ایران

بازی کبدی در سال ۱۳۷۵ به صورت رسمی در ایران آغاز شد. در بیش‌تر مناطق ایران این بازی را به اسم زو می‌شناسند؛ ولی در گیلان از آن به اسم «شیرین دو دو» و در خوزستان به اسم «اش تی تی» نام می‌برند. تیم ایران بعد از عضویت در فدراسیون کبدی، مقام‌های بسیار ارزنده و مهمی را در آسیا و جهان به دست آورده است.

تیم‌های برتر کبدی در جهان

هندوستان، ایران، ژاپن، پاکستان، کانادا، انگلستان و آلمان، بهترین تیم‌های کبدی جهان را دارند.

کبدی و المپیک

فدراسیون جهانی قصد دارد این ورزش را در بازی‌های المپیک جا دهد. طی مذاکرات صورت گرفته، کبدی به زودی امکان حضور در المپیک را پیدا می‌کند.



یواش

• تقی متقی

یک مداد خسته

داد زد

بر سر تراش:

«این‌که می‌تراشی‌اش»

مغز ماست

پس کمی یواش!»

برگ‌های زرد

• منیره هاشمی

پاییز آمد

یک دانه خرمالو به من داد

از جیب‌هایش برگ‌های زرد افتاد

من را که بوسید

احساس کردم سرد سردم

صد دفعه توی کوچه با او عطسه کردم



تصویرگر: مریم سیف

فردا...

• شهلا شهبازی

با این همه ابر
با این همه باران
فردای من
در آسمان
رنگین کمان دارد

نوبت پاییز

• زهرا داوری

خاله تابستان که رفت
کوله‌اش را بسته بود
نای خندیدن نداشت
چون حسابی خسته بود

ساعت

• مریم رزاقی

می‌نشینم روبه‌رویش
چشم می‌دوزد به چشمم
با دو انگشتی که دارد
لحظه‌های زندگی را می‌شمارد

باغ را پر کرده بود
از گلابی، به، هلو
گل به بار آورده بود
دست‌های گرم او

جاده‌ها را او سه ماه
رو به دریا رانده بود
بر تن هر شاخه‌ای
برگ و گل پوشانده بود

گرچه با او زندگی
خوب و رنگ‌آمیز بود
فرصت ماندن نداشت
نوبت پاییز بود



دنیای دانش

من خورشید هستم. اصلی‌ترین عضو منظومه‌ی شمسی که میلیاردها سال پیش در ابری بزرگ از گاز و غبار متولد شدم.

من نپتون، آخرین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی هستم. فاصله‌ام از خورشید آن‌قدر زیاد است که ۱۶۵ سال طول می‌کشد تا یک بار به دورش بچرخم.

کوچک‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی من هستم. نامم عطارد است. به علت نزدیکی به خورشید، سرعت چرخش به دور او بیش‌تر از بقیه‌ی سیارات منظومه‌ی شمسی است. به همین دلیل به من سیاره‌ی تیز پا هم می‌گویند.

من زهره‌ام. پر نورترین سیاره‌ی هستم که شب‌ها در آسمان زمین می‌بینید. درخشش زیاد من به دلیل ابرهای ضخیمی است که روی خود دارم. این ابرها نور خورشید را منعکس می‌کنند. با این‌که عطارد از من به خورشید نزدیک‌تر است، اما من از عطارد گرم‌ترم. این به خاطر جو غلیظ من است که گرمای خورشید را در خود نگه می‌دارد.

من زحل، زیباترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی هستم. در اطرافم حلقه‌های رنگارنگی وجود دارد. این حلقه‌ها از میلیاردها خرده سنگ و تکه یخ تشکیل شده‌اند که نور خورشید را بازتاب می‌دهند و می‌درخشند.

زمین ما عضو خانواده‌ای به نام منظومه‌ی شمسی است. این خانواده حدود ۴/۵ میلیارد سال پیش در گوشه‌ای از فضا شکل گرفت. منظومه‌ی شمسی شامل یک ستاره به نام خورشید، هشت سیاره و تعداد زیادی قمر، دنباله‌دار و تکه سنگ‌های کوچک و بزرگ است.

خانواده‌ی فضایی ما

من پلوتو هستم. ۸۷ سال پیش به عنوان نهمین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی کشف شدم؛ اما یازده سال است که اخترشناسان من را به خاطر جرم کم و فاصله‌ی زیادم از خورشید، از جمع سیارات اخراج کرده‌اند!



من اورانوسم. ۲۳۶ سال پیش، «ویلیام هرشل» من را کشف کرد. در هر یک از قطب‌های شمال و جنوب، ۴۲ سال پیوسته روز و سپس ۴۲ سال پیوسته شب است!



من ماه هستم؛ تنها قمر سیاره‌ی زمین. سطح من پر از دهانه‌ها و حفره‌هایی است که بر اثر برخورد تکه‌سنگ‌های آسمانی به وجود آمده. من دورترین نقطه از فضا هستم که تا به حال انسان به آن سفر کرده است.



من سیاره‌ی مریخم. از روی زمین، بیش تر شب‌های سال می‌توانید من را به شکل نقطه‌ای سرخ رنگ و پرنور در آسمان ببینید. بزرگ‌ترین کوه آتشفشانی منظومه‌ی شمسی، «المپوس» و هم‌چنین بزرگ‌ترین دره‌ی منظومه‌ی شمسی، یعنی «مارینر» روی سطح من قرار دارند.



من زمینم؛ تنها سیاره‌ی قابل سکونت در منظومه‌ی شمسی. بیش تر سطحم را آب مایع فرا گرفته است. دمای سطحم برای زندگی موجودات زنده مناسب است و جانداران می‌توانند به راحتی هوایم را تنفس کنند.

من یک دنباله‌دارم و با دنباله‌دارهای دیگر به دور خورشید می‌چرخم. ما در واقع تکه‌هایی از جنس سنگ و یخ هستیم که معمولاً ابعادی در حدود چند کیلومتر داریم. خورشید باعث می‌شود بخشی از یخ‌های ما تبخیر شود و به صورت دنباله‌ای پشت سرمان کشیده شود.



من بزرگ‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی‌ام. نامم مشتری است. حجم من آن قدر زیاد است که می‌توانم همه‌ی سیارات دیگر منظومه‌ی شمسی را در خود جای دهم. جرم من هم حدود ۲/۵ برابر مجموع جرم همه‌ی سیارات منظومه‌ی شمسی است.

جشنواره‌ی جابر بن حیان هر سال بین دانش‌آموزان دوره‌ی ابتدایی برگزار می‌شود. در این جشنواره دانش‌آموزان خلاقیت‌ها، ایده‌ها و کارهای علمی و پژوهشی خود را به نمایش می‌گذارند. این جشنواره در سطح آموزشگاهی، منطقه‌ای، استانی و کشوری برگزار می‌شود.

هم دعوا می‌کنیم، هم کار!

گفت و گو با طراحان بازی گردونه‌ی هوش اشکال

پریسا تازیکی و مینا حکیمی، دو دانش‌آموز پایه‌ی ششم نیشابوری هستند. آن‌ها دو بازی طراحی کرده‌اند که در جشنواره‌ی جابر بن حیان، رتبه‌ی پنجم را در ایران به‌دست آورده و به ثبت ملی هم رسیده است. در طول گفت‌وگو پریسا و مینا با اطمینان و هم‌زمان با هم به سؤال‌ها پاسخ می‌دادند.

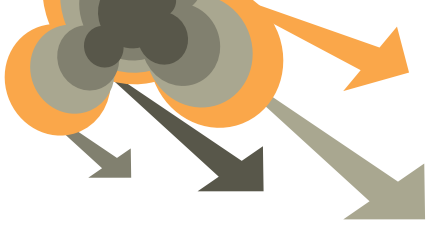
چه بازی‌هایی طراحی کرده‌اید؟

دو بازی طراحی کردیم. یکی بازی «گردونه‌ی هوش اشکال» و یکی دیگر هم «حلقه‌ی هوش اشکال». بازی گردونه‌ی هوش برای حل ذهنی مسئله‌های ریاضی است. از جمع و تفریق و ضرب و تقسیم

چه‌طور شد که به فکر طراحی بازی افتادید؟

پریسا: در حل بعضی از مسائل ریاضی مشکل داشتیم. دنبال یک راه ساده برای حل مسئله‌ها بودم. با مینا در این باره صحبت کردم. او هم همین مشکل را داشت. فکر کردیم یک بازی بسازیم تا راحت‌تر مسئله‌ها را حل کنیم.





در بین کار دعوا هم می کردید؟

اوایل خیلی دعوا می کردیم. از وسط‌های کار دعوایمان کم تر شد. (هر دو می خندند) همین الان هم با هم قهریم.

دعوایمان مانع کارتان نمی شود؟

اصلاً. هم دعوا می کنیم، هم کار. آن قدر کارمان را دوست داریم که هیچ چیزی مانع کارمان نمی شود.

وقتی در جشنواره‌ی جابربن حیان رتبه آوردید، در مدرسه تان چه اتفاقی افتاد؟
اتفاقی نیفتاد.

بازی‌هایتان را برای هم کلاسی‌هایتان اجرا کرده‌اید؟

بله، یک بار اجرا کردیم تا نظرسنجی کنیم.

نظرشان چه بود؟

همه خوششان آمد به غیر از یک نفر.

قرار است همیشه دو نفره صحبت کنید؟

هر دو می خندند.

وقتی برنده شدید، خانواده‌هایتان چه برخوردی داشتند؟

خیلی تشویق‌مان کردند و خیلی خوش حال شدند.

ایده‌های دیگری هم دارید؟

بله داریم. ایده‌های تازه‌ای در ذهنمان است که می‌خواهیم روی آن‌ها کار کنیم.

پیشنهادی برای هم‌سالان خودتان دارید؟

از کنار ایده‌هایی که به ذهنشان می‌رسد به راحتی نگذردند و سعی کنند آن‌ها را عملی کنند.



گرفته تا کسرهای ساده و پیشرفته و همین‌طور اعشاری ساده و پیشرفته. این بازی برای پایه‌های دوره‌ی ابتدایی از اول تا ششم طراحی شده است.
بازی «حلقه‌ی هوش اشکال» هم براساس نوار مویوس طراحی شده و برای فارسی و علوم کاربرد دارد.

آیا قرار است این بازی به تولید انبوه هم برسد؟

اگر حمایت شویم به تولید انبوه هم می‌رسانیم.

برای اجرای طرح از کسی یا کسانی هم کمک گرفتید؟

از خانم مقامی معلم ریاضی‌مان. خانم مقامی، پژوهش‌سرای مهندس سینا مسیح‌آبادی را به ما معرفی کردند. در همه‌ی مراحل هم کنارمان بودند.

ابزارها و وسایل کار را چگونه تهیه می کردید؟

از پدر و مادرهایمان کمک می‌گرفتیم.

طراحی این بازی‌ها چه قدر وقت برد؟

یک سال کار کردیم.

محل اجرای طرحتان کجا بود؟

بیش تر در خانه‌هایمان و پژوهش‌سرا.

ریخت و پاش هم داشتید؟

بله داشتیم.

خانواده‌ها از طرح‌های شما استقبال کردند؟

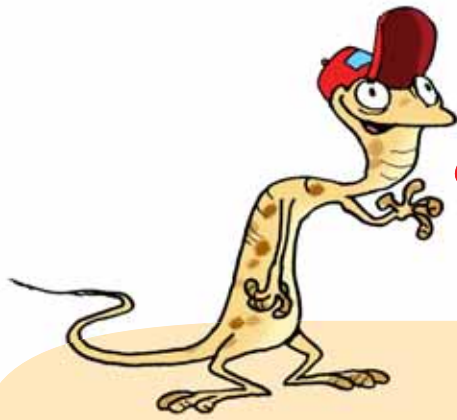
پریسا: اوایل مادرم می‌گفت، پنجاه هزار تومان به تو می‌دهم به شرطی که از این کار دست برداری.

چرا؟

از بس ریخت و پاش داشتیم و هی به مادرم می‌گفتم، این کار را بکن، آن کار را بکن.

پژوهش‌سرا چه امکاناتی در اختیارتان می‌گذاشت؟

زمان‌هایی که به مشاوره احتیاج داشتیم و می‌خواستیم دستگاه‌مان را امتحان کنیم، می‌رفتیم پیش آقای خادریان و از راهنمایی‌های ایشان کمک می‌گرفتیم.



مارمولک درخانه



- مارمولک‌هایی که در خانه دیده می‌شوند یک نوع از مارمولک‌های گکو به نام گگوی دم زبر هستند.
۱. آن‌ها چشم‌های درشتی دارند که برای دیدن در شب مناسب است. اغلب گکوها در طول شب فعال هستند.
 ۲. مارمولک‌ها پلک ندارند و به جای آن یک پوسته‌ی شفاف روی چشمشان را پوشانده است. پس چه‌طور چشمشان را تمیز و مرطوب می‌کنند؟ آن‌ها با زبانشان چشمشان را لیس می‌زنند.
 ۳. گگوی دم زبر در کف پایش هزاران زائده‌ی مو مانند دارد که به کمک آن‌ها می‌تواند از سطوح صاف و لغزنده مثل دیوار به راحتی بالا برود.
 ۴. دم گکوها کاربردهای مختلفی دارد: تعادلش را حفظ می‌کند. با ذخیره‌ی چربی مثل یک منبع سوخت عمل می‌کند. هنگام حمله‌ی یک جانور شکارچی، دم از بدن جدا می‌شود و تکان تکان می‌خورد تا حواس شکارچی پرت شود و گکو بتواند فرار کند.
 ۵. عمر گگوی دم زبر حدود چهار سال است.
 ۶. گکوها برخلاف مارمولک‌های دیگر از خودشان صدا تولید می‌کنند. آن‌ها با ایجاد صداهای مختلف به تعیین قلمرو می‌پردازند.



نکته‌ها

۱. مارمولک‌هایی که در خانه می‌بینیم سمّی نیستند. هیچ مارمولکی در ایران سمّی نیست. تمام قصّه‌هایی که در این مورد شنیده‌اید شایعه است. تنها امکان دارد روی پوستشان موادی باشد که اگر کسی پوستی حسّاس داشته باشد و به آن‌ها دست بزند، پوستش ملتهب شود. باور کنید فقط همین!
۲. مارمولک‌های خانگی نه تنها آسیبی به ما نمی‌رسانند، بلکه کلی هم مفید هستند؛ چون تخم حشرات را مانند سوسری‌ها (همان‌هایی که اشتباهی می‌گوییم سوسک) و سایر حشرات را می‌خورند. شاید ما از قیافه‌شان خوشمان نیاید؛ اما دلیل نمی‌شود آن‌ها را بکشیم! اگر نمی‌توانیم با مارمولک‌ها زندگی کنیم، باید آن‌ها را زنده بگیریم و خارج از خانه آزادشان کنیم.



گانندو با تمساح پوزه کوتاه



گاندوی کوچک خواب می‌دید آب تالاب آن درخت باغ بالا آمده است و مجبور نیستند این شکلی با باقی خانواده در هم بلولند. خواب می‌دید دوباره بره میش‌ها این‌جا می‌آیند تا آب بخورند... ناگهان با فشار چیز سنگینی از خواب پرید. سریع با چشمانش همه‌جا را خوب نگاه کرد و فهمید سرش زیر دست یکی از آشناها مانده است. به زحمت خودش را بیرون کشید و بیش‌تر گاندو شد (گانندو واژه‌ای بلوچی است به معنی خوابیده روی شکم)؛ چون فهمید دوباره همه باید از این‌یکی هونک (برکه) هم برای چندمین بار بروند به جایی که آب داشته باشد. دلش می‌خواست خودش را برای کسی لوس کند که گرسنه یا خسته است؛ اما مادرش نبود. تقریباً یک هفته‌ای می‌شد که از او جدا شده بود.

* گاندوها یا تمساح‌های پوزه کوتاه، بزرگ‌ترین خزنده‌های ایران هستند. آن‌ها تنها در رودخانه‌های باهوکلان، کاجو، سرباز و محدوده‌های آبی شهرهای راسک، چابهار، نیک‌شهر و سراوان استان سیستان و بلوچستان زندگی می‌کنند. در سن پنج تا ده سالگی بالغ می‌شوند و از پستانداران، پرندگان و ماهی‌ها تغذیه می‌کنند. گاندوها طعمه‌هایشان را نمی‌چوند و فقط می‌بلعند تا معده‌ی قوی‌شان آن را هضم کند. گاندوها از سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴ شمسی) به‌طور رسمی جزو گونه‌های آسیب‌پذیر قرار گرفته‌اند.



مواظب باش، گم نشود!



می خواهیم در آینده چه کاره شوم؟



شنبه

امروز آقا معلم روی تخته نوشت: «می خواهید در آینده چه کاره شوید؟» بعد گفت تا آخر هفته فرصت داریم این انشا را بنویسیم... راستش تا حالا به شغل آینده ام فکر نکرده بودم، ولی از آن جایی که شیرینی خیلی دوست دارم، شاید در آینده قناد شوم و هر روز کلی شیرینی بپزم؛ نصفشان را بخورم و نصف دیگرش را بفروشم!

یکشنبه

امروز تلویزیون یک فیلم نشان داد که در آن آقای قناد داشت شیرینی های خوش مزه درست می کرد، بدون این که حتی یکی از آنها را بخورد. وقتی دلیلش را از مامان پرسیدم، او گفت: «چون این آقا بیماری قند دارد و نباید لب به شیرینی بزند!» دیگر دلم نمی خواهد قناد شوم؛ چون این که آدم قناد باشد و نتواند شیرینی بخورد، بدترین شکنجه ی تاریخ است.



دوشنبه

تصمیم گرفتم پزشک شوم. این طوری هم به قنادهایی که بیماری قند دارند کمک می کنم، هم اگر یک روز نخواستم بروم سر کار، برای خودم گواهی پزشکی می نویسم؛ اما وقتی خواهرم دستش را با چاقو بُرید و با دیدن خون، رنگم بنفش شد، فهمیدم که پزشکی شغل مناسبی برای من نیست.





سه شنبه



با دیدن فیلم پلیسی تصمیم گرفتم پلیس بشوم: تعقیب و گریز با ماشین، تفنگ بازی، لباس‌های فرم قشنگ، اسلحه‌ی کمربندی، چراغ گردانی که روی سقف ماشین پلیس‌ها روشن می‌شود... وای! چه شغل پرهیجان خوبی! رفتم دفتر انشایم را آوردم تا نوشتن را شروع کنم که بابا گفت: «برو کنار بابا جان، بگذار ببینم خانواده‌ی پلیس‌ها بالاخره مدارکی را که دزدها خواسته بودند، می‌آورند تا پلیس‌های گروگان گرفته شده آزاد شوند یا نه؟»

درجا خشکم زد. اگر زبانم لال در آینده پلیس شدم و همین ماجرا برایم اتفاق افتاد، چی؟ اگر دزدها با مامان تماس بگیرند و بگویند من را گروگان گرفته‌اند، مامان خیلی غصه می‌خورد و آن قدر دستپاچه می‌شود که مدارک را هم از هولش یا گم می‌کند یا توی تاکسی جا می‌گذارد. آن وقت تا آخر عمر باید اسیر دزدها باشم! نه! بهتر است بچه‌هایی که مامان‌های حواس جمع‌تری دارند پلیس بشوند.



چهارشنبه

سرانجام روز آخر، ناگهان فهمیدم می‌خواهم چه کاره شوم. به سرعت انشایم را نوشتم و آن را در کیفم گذاشتم. به قول بابابزرگ: «آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم!» تمام این مدت، شغلی که دوست داشتم جلوی چشمم بود و من آن را نمی‌دیدم! امروز فهمیدم دلم می‌خواهد در آینده معلم بشوم. درس دادن به بچه‌ها یکی از بهترین و شیرین‌ترین کارهای دنیاست؛ به خصوص آن قسمتش که به آن‌ها موضوع انشای «می‌خواهید در آینده چه کاره شوید؟» را می‌دهید!



ملیله کاغذی



● سپیده فتحی

ملیله کاری، هنری قدیمی است.

ملیله کاران قدیمی، با استفاده از سیم‌های نقره‌ای، زیور آلات و ظرف‌های گران قیمت می‌ساختند.

ملیله کاغذی، یک هنر زیباست و چون شباهت زیادی به ملیله کاری دارد، این اسم را روی آن گذاشته‌اند.

در این هنر به جای سیم نقره‌ای، از نوارهای کاغذی یا مقوایی استفاده می‌شود.

اگر هنر ملیله کاغذی را یاد بگیرید، می‌توانید کار دست‌های زیبایی درست کنید!



۳



▲ فشار دست شما باعث می‌شود نوار، حالت فنری به خود بگیرد.

۲



▲ وقتی نوار کاملاً پیچیده شد، دور دایره‌ی ساخته شده را فشار دهید.

۱



▲ نوار را بین شکاف پیچک قرار دهید و دور آن بپیچانید. می‌توانید نوار را با پیچاندن دور انگشتتان هم لوله کنید.

۶



▲ حالا می‌توانید لاک پشت بسازید.

۵



▲ برای چسباندن قسمت‌های مختلف یک شکل، کنار دایره‌ها را چسب بزنید.

۴



▲ انتهای نوار را چسب بزنید.

وسایل لازم

- ◉ نوارهای کاغذی ملیله که به صورت آماده وجود دارد و می‌توانید نوارها را خودتان هم برش بزنید.
- ◉ چسب چوب یا چسب مایع
- ◉ قیچی کار دستی
- ◉ خلال دندان



▲ چهار مثلث را به هم بچسبانید.
نوار دیگری دور تا دور شکل بچسبانید.
و بادبادک بسازید.



▲ مثلث بسازید.



▲ با فشار دادن دو طرف دایره برگ بسازید.



دوست خوب

از کتاب چهل طوطی


در سرزمین بسیار کوچکی، فرمانروایی بود نرم‌خوی و نرم‌گوی. فرمانروا، دوستدار چوپانان و پیشه‌وران و مادران بود. به آن‌ها می‌گفت: «شما سروران سرزمین ما هستید.»

آن‌وقت به همان نرمی، سخنی سخت به سرداران و شهربانان می‌گفت: «نگهدار مردم باشید، نه سرورشان.» این نرمی و سختی به سرداران و شهربانان گران می‌آمد؛ طوری که پیچ‌ها از هر سو بلند می‌شد. فرمانروا می‌شنید؛ اما همه را در دل جا می‌داد و هیچ نمی‌گفت. فقط گاهی کنار گوش پرنده‌اش زمزمه می‌کرد: «انگار نمی‌دانند کارشان چیست و چه باید بکنند؛ اگر می‌دانستند که چنین دلگیر نمی‌شدند.»

تنها دوست و سنگ صبور فرمانروا، یک باز بود که همیشه بر دستش نشسته بود. باز آرام می‌نشست؛ اما ناآرام به این سو و آن سو نگاه می‌کرد. به این و آن خیره می‌شد که نکند کسی سخنی درشت بگوید و دل فرمانروا را بیآزارد.

روزی فرمانروا به شکار رفت. او سکوت دشت را دوست داشت. چون به دشت رسیدند، همراهان را فرستاد تا آن دور و بر شگفتی پیدا کنند. بعد خودش غرق در سکوت دشت شد. گاه‌گاه آواز گوش‌نواز پرنده‌ای بلند می‌شد یا خش‌خش مارمولکی گریز پا از میان بوته‌ها شنیده می‌شد و دیگر هیچ... فرمانروا آهی کشید و کنار گوش پرنده‌ای عزیزش زمزمه کرد: «این‌جا همه دوستدار ما هستند، خورشید به ما گرمی می‌بخشد و سایه‌ی درختان، راحتی و آرامش. این‌جا من و تو راحتیم و در امان؛ پس برو. برو و آن‌طور که دوست داری در این آسمان باز و گسترده پرواز کن.» باز پر و بالی به هم زد و اوج گرفت. فرمانروا به تماشایش ایستاده بود و شادمان بود که باز، دل سیر پرواز می‌کند. مدتی که گذشت، همراهانی که رفته بودند شگفتی بیابند، خوش‌حال با سبویی در دست بازگشتند. فریاد کشیدند که این دور و بر آبشار شگفت‌انگیزی هست با آب زلال و سرد. آب این سبو، شُراهی از آن است. فرمانروا سبو را گرفت و آن را بو کرد. خنکی آن را حس کرد، خواست آن را بنوشد که باز، چون برق آسمان از جلوی گذشت و سبو را به زمین انداخت. همراهان شکیبایی از دست دادند و فریاد کشیدند: «ای باز حسود! جز خودش، نمی‌خواهد کسی هدیه‌ای بیاورد!» فرمانروا گفت: «پیشامد بود. می‌رویم و سبویی دیگر بر آب می‌کنیم.» فرمانروا و همراهان می‌رفتند و پرنده بالای سر آن‌ها فریادکشان پرواز می‌کرد. به آبشار که رسیدند، فرمانروا حیران نگاه کرد و گفت: «چنین آبشار بلندی تا به حال ندیده‌ام!» همراهان سبویی دیگر پر کردند؛ اما باز، بار دیگر خود را چون سنگ به سبو زد و سبو را شکست. فرمانروا به نرمی گفت: «هیجان





و شادی وجودش را پر کرده و نمی‌تواند افسار آن را در دست بگیرد.»

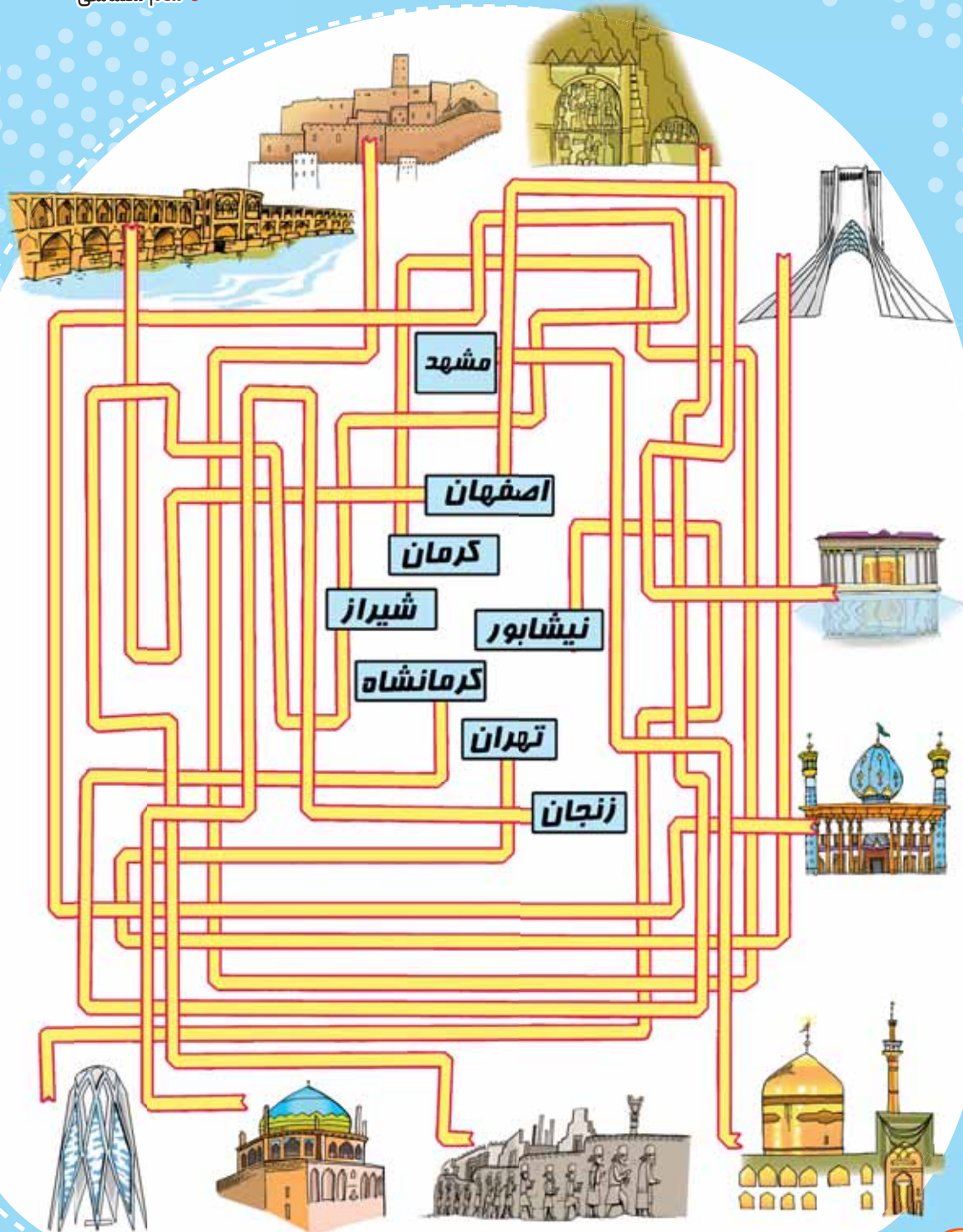
همراهان خشمگین از فرصت استفاده کردند و خواستند تیری به سوی پرنده پرتاب کنند؛ اما فرمانروا آن‌ها را باز داشت. دست دراز کرد تا باز بنشینند و آرام گیرد. چون پرنده نشست، بر چنگالش پولکی پژمرده دیدند. فرمانروا از همراهان خواست تا قله بروند و از چگونگی کار آگاه شوند. همراهان به سرعت رفتند و پریشان بازگشتند. و گفتند: «یک مارماهی چون اژدها بر مسیر آب افتاده است. شاید عقابی آن را گرفته بوده؛ اما نتوانسته به لانه‌اش برساند، از چنگالش رها شده و بر آب افتاده است. آب با همه‌ی زلالی مسموم است و ناگوار.» فرمانروا نفسی از سر آسایش کشید و باز را نوازش کرد و گفت: «هیچ کس مثل یک دوست، نگاه‌دار دوست نیست و تو دوست خوب من هستی.»



شهر زیبا، بنای زیبا

به عکس‌ها نگاه کن!
حتماً به خیلی از این شهرها رفته‌ای و بناهای زیبایشان را از نزدیک دیده‌ای و اسمشان را می‌دانی.
حالا دست به کار شو! نام هر شهر به بناهای مربوط به آن وصل می‌شود.

● سام سلماسی



کدو پیچ

• مهدخت چرخیان



طرز تهیه

پنیر را با شوید مخلوط می‌کنیم.
کدو را از طول، برش‌های نازک می‌زنیم.
مخلوط پنیر و شوید را، روی هر برش از کدو پهن می‌کنیم.
روی آن خیار و گوجه می‌گذاریم.
کدو را به آرامی می‌پیچیم و لوله می‌کنیم.
با استفاده از خلال دندان، لقمه‌ی کدو را می‌بندیم.
روی آن کمی فلفل می‌پاشیم و در ظرف می‌چینیم.
لقمه‌ی کدو و پنیر، صبحانه و عصرانه‌ی مقوی و خوبی برای شماست!

مواد لازم

- کدو: دو عدد
- پنیر صبحانه: یک فنجان
- گوجه‌فرنگی و خیار: از هر کدام یک عدد
- کمی شوید و فلفل سیاه
- نخودفرنگی یا زیتون و... (برای تزئین)

بوی جوی مولیان

نوجوان که بودم لایه‌لای شاخ و برگ زندگی شاعران بزرگ می‌گشتم تا چیزهایی از آن‌ها دستگیرم شود. بعضی‌هایشان واقعاً زندگی سختی داشتند؛ سرگذشتی عجیب و باورنکردنی. یکی از این شاعران رودکی بود. رودکی در اواخر قرن سوم در یکی از روستاهای سمرقند به دنیا آمد. پدر و مادرش از دیدن او ناراحت شدند؛ چون بچه‌ی آن‌ها نابینا بود. بزرگ‌تر که شد، فهمید صدای لطیف و بسیار خوبی دارد. یک گروه موسیقی‌دان او را کشف کردند. از آن پس همراه آنان در شهر و روستا می‌گشت و برای مردم آواز و سرود می‌خواند. رودکی حتی نواختن ساز بربط یا چنگ را از آن‌ها آموخت. در شعر خود نیز به آن اشاره کرده است:

رودکی چنگ برگرفت و نواخت ❀❀❀ باده انداز، کو سرود انداخت

موسیقی و سرود کم‌کم او را به پیاده‌روی شعر کشاند؛ به باغ رنگارنگ شاعری. تا این‌که بزرگ‌ترین شاعر دربار پادشاه سامانی شد. بزرگ‌ترین شاعر زمان خود. می‌گویند او «کلیله و دمنه» را به نظم درآورده و صدهزار بیت شعر سروده است؛ اما امروز تنها هزار بیت از شعرهایش باقی مانده است.

شعرهای او ساده، صمیمی، پر احساس و پر از معنی است. رودکی را پدر شعر پارسی می‌دانند؛ زیرا نسبت به شاعران هم‌زمان خود برتر بود و پیش از او کسی دیوان شعر فارسی نداشت. شعرهای هیچ‌یک از شاعران پیش از او و معاصرش به محکمی، روانی، شیوایی و دل‌انگیزی شعرهای او نیست.

در شعرهای رودکی تصویرهای زیادی از طبیعت و رنگ می‌بینیم. به همین خاطر نویسندگان و پژوهشگران در نابینا بودن او شک کرده‌اند و اعتقاد دارند قسمتی از عمر خودش را بینا بوده یا این‌که در پیری نابینا شده. بعضی شاعران مثل فردوسی و ناصر خسرو در شعرهایشان به نابینایی او اشاره کرده‌اند. شاه سامانی با همراهانش به شهر هرات رفت. خوش آب و هوا بودن آن‌جا، سفر را طولانی کرد. همراهان شاه از رودکی خواستند تا شعری بگوید و شاه را تشویق به بازگشت بکند. رودکی این شعر را سرود و پیش شاه خواند. او هم فوری به سوی بخارا برگشت.



بوی جوی مولیان^۱ آید همی
یادِ یارِ مهربان آید همی
ریگ آموی^۲ و دُرشتی راه او
زیر پایم پرنیان^۳ آید همی
ای بخارا! شاد باش و دیر زی^۴
میر زی^۵ تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی



۱. مولیان: رودخانه‌ای در بخارا

۲. آموی: دشتی فراخ در ساحل جیحون

۳. پرنیان: پارچه‌ای لطیف و نرم

۴. زی: زندگی کن

۵. میر زی: شاه به سوی



تخت جمشید

• رحیم شبانه • عکاس: ماتف همایی

❁ تخت جمشید از بناهای تاریخی و مهم کشور ماست. این بنا در استان فارس، شمال شهر شیراز و در ده کیلومتری ورودش قرار دارد و به دستور داریوش اول، پادشاه هخامنشی ساخته شد. چون مردم فکر می کردند جمشید- پادشاهی که نام او در شاهنامه‌ی فردوسی نیز آمده است- این بنا را ساخته است به آن تخت جمشید می گفتند. ارتفاع تعدادی از ستون‌های سنگی تخت جمشید که هنوز بر پای ایستاده‌اند بیست متر است.



❁ در این نقش هر یک از نمایندگان سرزمین‌ها هدایای خود را به داریوش تقدیم می‌کنند.



❁ در این نقش سربازان محافظ شاه و کاخ‌ها حضور دارند.



❁ کنار دیوارها و راهپله‌های سنگی تصویرهای زیادی روی سنگ نقش شده که بسیار زیبا و دیدنی هستند. در این نقش‌ها با نوع لباس‌ها و برخی از ابزارهای مورد استفاده‌ی مردمان قدیم ایران آشنا می‌شویم.

